

## بررسی جایگاه فلسفه اسلامی در مسیر فلسفه

### آرزو صاحب الزمانی (نویسنده مسئول) علی اصغر ماشینچی ۲

۱. دبیر آموزش و پرورش، دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه آزاد واحد لامرد، گروه علوم تربیتی، لامرد، ایران

Aradmohamadhasani07@gmail.com

۲. استاد یار گروه علوم تربیتی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد لامرد، لامرد، ایران

Mashinchi56@gmail.com

### چکیده

سابقه و هدف: هدف اصلی این پژوهش بررسی جایگاه فلسفه اسلامی در مسیر فلسفه بود. فلسفه اسلامی شاخه‌ای از علوم اسلامی است که به تفسیر مسائل فلسفی می‌پردازد. از فلسفه اسلامی با عنوان فقه اکبر یا حکمت نیز یاد می‌شود.

مواد و روشها: مطالعه حاضر از نوع توصیفی تحلیلی است و پس از بررسی مفاهیم با ارائه نتایج به پیشنهادات کاربردی پرداخته شده است. روش تحقیق حاضر توصیفی و روش گردآوری اطلاعات آن، کتابخانه ای است. بدین صورت که از منابع کتابخانه ای نظیر: کتاب، مقاله، منابع خارجی و ... و آموخته های محقق استفاده شده است.

یافته ها: از نظر این پژوهش فلسفه اسلامی علمی که با روش‌های عقلی و برهانی به مسائل کلی هستی، معرفت، نفس، خدا و دین می‌پردازد. کندی نخستین فیلسوف مسلمان و فارابی مؤسس فلسفه اسلامی دانسته شده است.

نتیجه گیری: از مباحث ایراد شده نتیجه گرفته می‌شود که فلسفه اسلامی، سه مکتب مهم دارد که عبارتند از: فلسفه مشاء، فلسفه اشراق و حکمت متعالیه. فارابی، ابن سینا، شیخ اشراق، ابن رشد، میرداماد و ملاصدرا، از مهم‌ترین فیلسوفان مسلمان و کتاب‌های اشارات و تنبیهات، شفاء، حکمة الإشراق، قَبَسَات، أسفار أربعه، الشواهد الربوبیة، شرح منظومه و نهایة الحکمة از برجسته‌ترین متون فلسفه اسلامی به شمار می‌روند.

واژگان کلیدی: فلسفه اسلامی، فلسفه، هدایت کردن، علوم اسلامی.

**مقدمه**

فلسفه، در جهان اسلام با مخالفت‌هایی روبه‌رو بوده است. برخی از مخالفان، فلسفه اسلامی را شامل مطالب کفرآمیز می‌دانند و برخی نیز بر تفکیک معرفت دینی از فلسفه تأکید می‌کنند؛ اما با این حال، بسیاری از فقیهان و عالمان مسلمان، اهل فلسفه بوده و با آن مخالفتی نداشتند. چندین جریان عمده در فلسفه اسلامی وجود دارد. فلسفه مشایی کلا از سنت یونانی پیروی می‌کند، در حالی که تصوف از اصل معرفت عرفانی به عنوان هدف اصلی خود بهره می‌گیرد [۱]. بعضی استدلال می‌کنند که فلسفه اسلامی هرگز توجه خود را بر قرآن و دیگر متون مهم اسلامی از دست نداده است، و در سرتاسر تاریخ خود در صدد بوده است تا کنه حقایق هم کتاب مقدس مسلمانان و هم جهان خلقت را درک کند. زوال فلسفه مشایی در دنیای اسلام به مفهوم زوال فلسفه به معنی دقیق کلمه نبود، که به شکوفائی خود ادامه داد و به صورت دیگر بسط و گسترش یافت. گرچه گاهی استدلال می‌شود که فلسفه فعالیت مناسب برای مسلمانان نیست، چون که آنها از قبل هدایتی کامل به سوی عمل و علم در قرآن دارند، اما دلایل خوبی وجود دارد که فکر کنیم فلسفه اسلامی ذاتا به دلایل دینی قابل ایراد نیست [۲].

**مواد و روشها**

پژوهش حاضر یک پژوهش کاربردی است که با استفاده از روش پژوهش کیفی از نوع تحلیل محتوای استقرایی انجام گردیده است. در این مطالعه برای استخراج و تدوین مطالب از روش سه سو سازی استفاده گردید، یعنی مطالعه با بهره گیری از پژوهشهای مربوط و مبانی نظری انجام شد. این روش تحقیق از نوع روش تحقیق نظری است که با روش تحلیل محتوا و با رویکرد کیفی انجام گرفته است. ابزار جمع آوری اطلاعات، فیشهای برداشت شده از کتب گوناگون و از طریق مطالعه کتابخانه ای بوده است. قلمرو تحقیق، کلیه منابع اصلی و دست اول و همچنین منابعی بوده است که دیگران به صورت نقد در خصوص آنها تدوین نموده و به زبان های انگلیسی و فارسی بوده است. در این مورد محقق به سراغ منابع اولیه و و کتاب ها، آثار و نوشته های دست اولی که به طور مستقیم و غیر مستقیم به موضوع اشاره نموده رفته است. بر اساس تحلیل منابع، یافته های پژوهش را ارائه داده است و در نهایت این یافته ها را مورد بحث قرار داده است. شیوه انتخاب منابع که مبنای تحلیل قرار گرفته است، عمدتا اصالت منبع، موثق بودن و مرجعیت نویسنده یا نویسندگان بوده است. همچنین قابلیت دسترسی به منابع نیز وجهه نظر قرار گرفته است و در پایان به جمع بندی و نتیجه گیری بحث می پردازیم.

**مبانی نظری****فلسفه اسلامی**

فلسفه اسلامی جزو فلسفه قرار نمی‌گیرد فلسفه اسلامی اخص، به خودی خود، وصف اسلامیت را دارد؛ زیرا خاستگاه آن متون اسلامی (نه گفتار فیلسوفان) است هانری کربن فلسفه اسلامی را فلسفه‌ای تعریف می‌کند که «تکوین و صورت‌های متنوع آن، به‌طور اساسی، با امر دینی و معنوی اسلام پیوند یافته و مؤید این نکته است که اسلام، بیان دقیق و اساسی خود را در فقه پیدا نمی‌کند» [۳].

**مناقشه در تعبیر فلسفه اسلامی**

پیش از آنکه به بررسی تفصیلی مدعیات خود پردازم، لازم می‌دانم دو مسئله اساسی را شرح دهم: نخست، درستی تعبیر فلسفه اسلامی و دوم، روش توجیه درستی آن. برخی بر این باورند که چنین تعبیری به طور کلی، یا واجد ابهام است یا تعبیر نادرستی است. مهمترین دلیلی که این گروه عرضه کرده و قابل تأمل است، تمایزی است که میان الهیات و فلسفه قائل می‌شوند. ادعای اصلی این دسته این است که نباید فلسفه را به علم توحید یا الهیات فروکاست [۴].

این ادعا تا حدودی قابلیت بررسی و تأمل را داشته و می‌توان ادله آن را مورد بررسی و نقد قرار داد اما اگر چنین ادعا شود که علت نادرستی این تعبیر به ساحت‌های متناقض بازمی‌گردد و نمی‌توان فلسفه را که دعوی پاسداشت یونان و روم را دارد با الهیات که در پی قدسیت است، سازگاری بخشید وضع داوری دشوارتر خواهد شد. آیا فلسفه و الهیات به معنی حقیقی باید چنین ادعایی

داشته باشند یا اساساً چنین ادعایی دارند؟ آیا نزدیکی یا سازگاری این دو سبب زوال و عدم رشد دیگری خواهد شد؟ فلسفه اگر ادعای تفکر عقلانی دارد نمی‌تواند در باب مبدأ، معاد، نفس، واجب الوجود، عقل و معرفت همین ویژگی را حفظ کند؟ چه چیزی مانع از آن خواهد شد؟ چه رابطه لزومیه و ضروریه میان تفکر آزاد عقلی و رد مباحث دینی وجود دارد؟ بر اساس کدام منطق باید مدعی شد که اگر فارابی، ابن سینا و ملاصدرا با ابتناء بر عقل و تفکر فلسفی توانستند به اثبات مدلل واجب، جسمانیة الحدوث بودن نفس، یکتایی خداوند، مجرد بودن عقول، کیفیت رستاخیز و بدن اخروی دست زنند، آن را در زمره الهیات قرار دهیم و از حوزه فلسفه خارج سازیم؟ [۵]

مسئله این است که تنها ادعا شده که تعبیر فلسفه اسلامی، تعبیر نادرستی است و ادله معتبری بر آن عرضه نشده است. ادعای مشکل تناقض یا قداست یا تفسیر و رشد، بدون دلیل بوده و هر کدام قابل طعن و رد می‌باشد. مهم این است که فیلسوف از پیش درصدد دفاع غیرعقلانی یا به طور کلی دفاع برنیاید. فلسفه سیر آزاد عقلی است خواه به اثبات دین و مسائل دینی مؤدی شود و خواه به رد و انکار آن. نباید در این سیر عقلی پیشاپیش شرط کرد که حتماً به نفی الهیات و باورهای دینی بینجامد. این نکته مهمی است که غفلت از آن سبب خلط بسیار شده است. از متکلمان دوره اول گرفته تا مخالفان فلسفه اسلامی در دوره حاضر دچار این غفلت شده اند [۶].

### آغاز فلسفه اسلامی

فلسفه اسلامی کی شروع شد؟ این نیز سؤالی است که پاسخ به آن دشوار است، چون از سال‌های اولیه ظهور اسلام طیفی کامل از مسائل فقهی و کلامی به وجود آمد که به وضوح فلسفی هستند، یا حداقل براهین فلسفی را در توضیح مسائل خود به کار می‌گیرند. برای مثال، بحث‌های داغی در مورد پذیرش زبان تشبیه برای توصیف خداوند و نقش اختیار و تقدیر در زندگی انسان‌ها رواج یافت. فلسفه در کاملترین معنی خود در قرن سوم هجری شروع شد. استیلای عباسیان بر بنی امیه به پیشروی رو به شرق امپراطوری اسلامی، و انتقال پایتخت از دمشق به بغداد منجر شد. همچنین در این زمان، اسلام بر سرزمین‌هایی چون مصر، سوریه و ایران تسلط یافت، که همه آنها مناطقی بودند که در فرهنگ یونانی کاملاً استحاله یافته بودند. حکام جدید در صدد بودند تا دانشی را که در این امپراطوری وجود داشت برای اهداف خود به کار گیرند. بخش عظیم این علم عمدتاً عملی، و مبتنی بر علومی نظیر طب، ستاره شناسی، علم هیات، ریاضیات و مهندسی بود [۸].

### جایگاه فلسفه اسلامی در تاریخ فلسفه

بسیاری از مورخان فلسفه غرب، تحت تأثیر هگل، تاریخ فلسفه را منحصر به تاریخ فلسفه غرب می‌دانند و دیگر فلسفه‌ها، از جمله فلسفه اسلامی را فرع و حاشیه ای از فلسفه غرب می‌شمارند. برخی مستشرقان قرن نوزدهم گفته‌اند که اساساً نژاد عرب توانایی فلسفه ورزی ندارد، و از این رو فلسفه عربی یا اسلامی نداریم [۷].

تنمان آلمانی موانع فهم فلسفی عرب را امور ذیل دانسته‌است:

کتاب دینی (قرآن) که مانع آزاداندیشی است

نقل گرابی اهل سنت

تسلط مطلق ارسطو بر عقول

طبیعت قومی عرب که به اوهام متمایل و با آن مأنوس است.

دبور نیز بر آن است که تفکر فلسفی فقط از نژاد آریایی برمی آید و عقل سامی از آن ناتوان است [۸].

در این عبارات روحیه نژادپرستانه‌ای که در قرن نوزدهم در اروپا رواج یافت به خوبی دیده می‌شود. آنان نژاد آریایی را برترین نژاد می‌دانستند. ارنست رنان در کتاب تاریخ زبان‌های سامی با افتخار می‌گوید که این من بودم که برای نخستین بار فرودستی نژاد سامی را از نژاد آریایی طرح کردم. به نظر او نژاد سامی در فلسفه جز اقتباس و تقلید کاری نکرده‌است [۹].

با صرف نظر از گرایش‌های نژاد پرستانه‌ای که در این گونه اظهار نظرها به چشم می‌خورد، به اجمال در نقد این آراء می‌توان گفت: اولاً، این نسبت درباره قرآن ناروا و غیر منصفانه است؛ زیرا در قرآن افزون بر نکات حکمی بسیار و استدلال‌های به کار رفته، دعوت به تفکر و تعقل و رد باورهای تقلیدی، غیر قطعی و نامستدل موج می‌زند؛ ثانیاً، مسلمانان فقط عربها نیستند؛ ثالثاً، آنان فقط نقل‌گرا و سنی نیستند؛ رابعاً، اینکه از اعراب پیش از اسلام فلسفه‌ای برجای نیست، دلالت نمی‌کند که آنان هیچ‌گاه قادر به خلق فلسفه نخواهند بود؛ چه یونانیان نیز پیش از تالس جز اساطیر و افسانه‌ها چیزی نداشتند، بنابراین نباید قادر به خلق فلسفه می‌شدند؛ خامساً، وجود فلاسفه اسلامی و آثار فلسفی در جهان اسلام بر این مدعا خط بطلان می‌کشد. افزون بر حضور آشکار فلسفه، اندیشه‌های فلسفی بسیاری را می‌توان در کلام، عرفان، تفسیر، اخلاق، نحو، تاریخ و دیگر علوم یافت. [۱۰]

انکار سنت فلسفی در جهان اسلام، از بی‌اطلاعی درباره سیر فلسفه اسلامی سرچشمه می‌گیرد. اساساً خاورشناسان بیشتر به جنبه‌های تاریخی و فقه‌اللغتی فلسفه اسلامی پرداخته‌اند تا خود فلسفه. از این رو، فلسفه اسلامی اغلب در مراکز شرق‌شناسی یا مطالعات خاورمیانه یا مطالعات اسلامی کانون توجه بوده‌است، نه در دانشکده‌های فلسفه. سیر ترجمه آثار اسلامی به زبان‌های اروپایی پس از این رشد ادامه نیافت و غربیان از آثار و اندیشه‌های حکمای بعدی چون سهروردی، میرداماد و ملاصدرا بی‌خبر ماندند. [۱۱]

حسن حنفی، نویسنده مصری می‌نویسد: «اولین فیلسوف ما - کندی - در نیمه اول قرن سوم هجری زندگی می‌کرد... و آخرین فیلسوف اسلامی - ابن رشد - سال ۵۹۵ هجری در گذشته‌است.» [۱۲]

برخلاف نظر برخی خاورشناسان، اندیشه فلسفی با دوره ترجمه در قرن دوم آغاز نشد، بلکه پیش از آن این اندیشه پدید آمد؛ هرچند با نام عنوان فلسفه نبوده‌است، اما از جمله عوامل بسیار مؤثر در شکوفایی تفکر فلسفی در جهان اسلام، تعالیم قرآن و پیشوایان اسلامی در این زمینه بوده‌است و تأمل در معارف کتاب و سنت، الهام بخش متفکران مسلمان در روی آوردن به تفکر عقلی بوده‌است. پیش از ورود آراء فلسفی یونانی، نظریه اجتهاد در نخستین سده تاریخ اسلام مطرح بود و بذره‌های علم نظری اصول الفقه، که برخی از مباحث آن رنگ فلسفی دارد، در این دوره پاشیده شد. این شاخه از معرفت به نحوی چشمگیر مستقل از فلسفه رسمی به سیر تکاملی خود تا امروز ادامه داده‌است. [۱۳]

مباحث علم کلام در نخستین دهه‌های اسلامی مطرح شد، تا اینکه رفته رفته به یک نظام عقلی پیچیده تبدیل شد. کلام نیز، به ویژه در روزگار نخستین، مسیری تقریباً مستقل از فلسفه رسمی داشت، اما هم در کاربست عقل و منطق، و هم در موضوعات مورد بحث، با فلسفه قرابت بسیاری داشت. گفت‌گوها و مباحثاتی که بین فلاسفه و متکلمان در موضوعات نظری در گرفته‌است، تأثیر بسیاری در مباحث و مواضع فلاسفه و سیر فلسفه داشته‌اند. [۱۴] عرصه دیگری که با اندیشه فلسفی بی‌ارتباط نیست، تصوف و عرفان است. متصوفه نیز جهان‌شناسی و انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی خاص خود را داشتند و اختلاف مشرب آنان با فلاسفه و نقدهای ایشان بر فیلسوفان و نیز تعامل فلسفه با عرفان در شکل‌گیری و توسعه فلسفه تأثیرگذار بوده‌است. حتی اگر فلسفه‌ای از بیرون مرزها وارد جهان اسلام نمی‌شد، خود این جریان‌های متنوع فکری و تعامل‌های آنان با یکدیگر، تفکر عقلانی و فلسفی را چه درون آن رشته‌ها و چه در بیرون و به صورت مستقل، ایجاب می‌کرد؛ اما فلسفه به معنای مصطلح آن، در جهان اسلام بی‌شک ریشه یونانی دارد؛ هرچند از فرهنگ اسلامی بسیار تأثیر پذیرفته‌است [۱۵]

### مخالفان فلسفه در جهان اسلام

اهل سنت و فلسفه اسلامی

بعد از تضعیف جریان معتزله و تسلط مسلک اشعری و اهل حدیث در میان اهل سنت، ضدیت با فلسفه، جریان فکری غالب در اهل سنت شد. [۱] برای نمونه، ابوبکر خوارزمی (متوفای ۳۸۳ق) از عالمان اهل سنت، فیلسوفان را مُلحد، و فلسفه را مبنای الحاد می‌دانست. [۲]

ابوحامد غزالی (متوفای ۵۰۵ق) از عالمان نامدار اهل سنت - که یکی از مهمترین آثارش «تهافت الفلاسفه» در نقد فلسفه است - فیلسوفان را در سه دسته دهری (منکر خدا)، طبیعی (منکر آخرت) و الهی (منکر برخی عقاید اسلامی همچون معاد جسمانی) می‌گنجاند و بر همین اساس، تمام فلاسفه - از جمله افلاطون و ارسطو و ابن‌سینا و فارابی - را تکفیر می‌کند. [۳] ابن رشد (متوفای ۵۹۴ق) از فیلسوفان برجسته اهل سنت، در کتاب «تهافت التهافت» بیان می‌کند که بسیاری از اشکالات غزالی به فیلسوفان، ناشی از بدفهمی او از آرای فیلسوفان است. [۴]

ابن تیمیه (متوفای ۷۲۹ق)، از عالمان نامدار اهل سنت، نیز در کتاب‌هایی همچون «الردّ علی عقاید الفلاسفه»، «نصیحة اهل الایمان فی الردّ علی منطق الیونان» و «صون المنطق و الکلام عن فنّ المنطق و الکلام» به نقد منطق و فلسفه پرداخت. [۵] ابن قیم جوزی (متوفای ۷۵۱ق) نیز به تبعیت از استادش (ابن تیمیه) به نقد منطق و فلسفه پرداخت و اشعاری در ردّ منطق سرود. [۶] جریان ضد فلسفی در اهل سنت، در قرن دوازدهم هجری قمری توسط محمد بن عبدالوهاب به اوج خودش رسید و هنوز توسط برخی از وهابیان معاصر پیگیری می‌شود. [۷]

### شیعه و فلسفه اسلامی

جریان غالب در فرهنگ شیعه، برخلاف اهل سنت، جریان عقلگرایی بود؛ به گونه‌ای که بسیاری از فقیهان نامدار شیعه همچون خواجه نصیر الدین طوسی، علامه حلی، میرداماد، محمدباقر سبزواری، فاضل هندی، ملاهادی سبزواری، آخوند خراسانی، محمدحسین غروی اصفهانی و امام خمینی اهل فلسفه نیز بودند. [۸] با این حال، گروهی از عالمان شیعه در قرن یازدهم، با عنوان «اخباری‌گری» به نقد منطق و فلسفه پرداختند. [۹] همچنین، در دهه‌های اخیر، گروهی از عالمان شیعه - که با عنوان «مکتب تفکیک» شناخته می‌شوند - با فلسفه‌آموزی و یا استفاده از فلسفه در تفسیر معارف دینی، مخالفت کردند. [۱۰] این مکتب، دارای طیف‌های مختلفی است؛ گروهی از آنها همچون میرزا مهدی اصفهانی و شیخ محمود حلبی، فلاسفه مسلمان را «نه خادم بلکه نابود کننده اسلام» دانسته [۱۱] و فلسفه را «دشمن بزرگ معارف الهی» معرفی می‌کنند؛ [۱۲] اما گروهی از طرفداران معاصر مکتب تفکیک، مانند سیدجعفر سیدان و محمدرضا حکیمی، حکم کلی به نفی فلسفه نمی‌دهند و مکتب تفکیک را تنها بیانگر جدایی میان روش‌های دین و فلسفه می‌دانند [۱۳] تا از این طریق، معارف و حیانی را از تلفیق با معارف بشری، حفظ کنند. [۱۴]

### نظر امامان (ع) درباره فلسفه

از امام صادق (ع) در سرزنش فلسفه و فلاسفه روایتی نقل شده که «نابودی و ناکامی باد بر فیلسوف‌نمایان! چگونه قلب‌هایشان از دیدن این آفرینش عجیب کور است تا آنجا که تدبیر در آن را انکار می‌کنند». [۱۵] همچنین از امام حسن عسکری (ع) روایت شده که زمانی خواهد آمد که... عالمان‌شان بدترین خلق خدا در زمین هستند چرا که به فلسفه و تصوف تمایل دارند؛ آنها از زمره اهل عدول و تحریف هستند که در دوستی با مخالفان ما افراط کرده و شیعیان را گمراه می‌کنند... اینان دزدان راه مومنان و دعوت کننده مردم به سوی گروه‌های الحادی هستند. [۱]

برخی از محققان، سند این روایات را ضعیف دانسته و بر این باورند که حتی بر فرض قبول سندشان، مفاد آنها ناظر به سرزنش فیلسوف‌نماهایی است که از دین روی برگردانیده و مردم را گمراه می‌کنند؛ بنابراین، نباید چنین تلقی کرد که امامان (ع) هر فیلسوف و فلسفه‌ای را توبیخ کرده‌اند؛ چنانکه نقد و توبیخ امامان (ع) درباره گروهی از فقیهان، به معنای نفی فقه و توبیخ تمام فقیهان نیست. [۲]

### بحث و نتیجه گیری

از مباحث فوق نتیجه گرفته می‌شود که یکی از خصوصیات جالب توجه فلسفه اسلامی این است که درباره این موضوع که فلسفه اسلامی در واقع چیست بحث و مناظره وجود دارد. آیا فلسفه اسلامی اصولاً نوعی فلسفه است که بوسیله مسلمانان به وجود آمده است؟ این پرسشی رضایتبخش نیست، چون بسیاری از مسلمانانی که فیلسوف هستند در آثار فلسفی خود به موضوعات اسلامی نمی‌پردازند. همچنین، فیلسوفان زیادی هستند که مسلمان نیستند ولی اثر آنها بی‌گمان در حوزه فلسفه اسلامی قرار

می‌گیرد. آیا ما می‌توانیم «فلسفه اسلامی» را فلسفه‌ای بدانیم که به زبان عربی نوشته شده است؟ مطمئناً نه، چون بخش عمده‌ای از فلسفه اسلامی، شاید اکثر آن، به زبان‌های دیگر نوشته شده است، به‌خصوص به زبان فارسی. پس در این صورت آیا فلسفه اسلامی فلسفه‌ای است که به ویژگی‌های عقلی موضوعات صرفاً اسلامی می‌پردازد؟ لزوماً نه، زیرا متفکران زیادی هستند که اثر آنها، برای مثال، درباره منطق و دستور زبان، بخشی از فلسفه اسلامی است، با آنکه هیچ ارتباط مستقیمی با دین در آثار آنها وجود ندارد. برخی مفسران سعی داشته‌اند نوعی برنامه کار محوری را توسعه دهند که هر کسی که بتوان فیلسوف اسلامی نامید در آن سهیم باشد؛ از این رو آنها با مشکل تطبیق هر چیزی در فلسفه اسلامی با آن چهارچوب مواجه هستند؛ کاری که نهایتاً به شکست می‌انجامد. شاید بهترین راه برای تشخیص ماهیت فلسفه اسلامی این باشد که بگوییم فلسفه اسلامی سنتی فلسفی است که از درون فرهنگ اسلامی نشأت یافت، با این یادآوری که اصطلاح اخیر را باید در گسترده‌ترین معنی آن درک نمود.

### منابع و مأخذ

- [۱] ابراهیمی دینانی، غلامحسین، درخشش ابن رشد در حکمت مشاء، انتشارات طرح نو، چ ۱، ۱۳۸۴.
- [۲] ابن ترکه، صائن الدین، تمهید القواعد، مقدمه و تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۶۰.
- [۳] ابن رشد، ابوالولید محمد، الکشف عن مناهج الال دة فی عقاید الملة، بیروت، دارالآفاق، ۱۹۷۷. م.
- [۴] فصل المقال فی ما بینا لحکمة و الشریعة من الاتصا، ل محمد عمارة، قاهره، دارالمعارف، چ ۲.
- [۵] فصل المقال فی ما بین الحکمة و الشریعة من الاتصا، ترجمه سید جعفر شهیدی، انتشارات، امیرکبیر، چ ۱، ۱۳۷۶.
- [۶] ابن سینا، التعليقات، تصحیح، تحقیق و مقدمه حسین موسویان، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ۱۳۹۱، ایران، ش ۹۷۳.
- [۷] ابوزید، حامد، متن و معنای متن، ترجمه محمدرضا وصفی، نشر نگاه معاصر، چ ۱، ۱۳۸۷.
- [۸] ارکون، محمد، میراث گفتمان جهان وطن، ترجمه محمدرضا وصفی، نشر نگاه معاصر، ۱۳۸۵.
- [۹] آیین وند، صادق، دین و فلسفه از نگاه ابن رشد، تهران، نشر نی، چ ۱ ترجمه عبدالرزاق حسامی فر، تاریخ فلسفه اسلامی، ج ۲، زیر نظر سید، «ابن رشد، اوروی، دومینیک، ۱۳۸۶، حسین نصر و البور لیمن، انتشارات حکمت، چ ۱، ۱۳۷۵.
- [۱۰] ابن رشد، ترجمه فریدون فاطمی، نشر مرکز، چ ۱، ترجمه غلامرضا اعوانی، به کوشش میان محمد شریف، تاریخ فلسفه در، ابن رشد.
- [۱۱] الاهوانی، احمد فؤاد، ۱۳۸۹، اسلام، ج ۱، زیر نظر نصرالله پورجوادی، نشر دانشگاهی، چ ۱، ۱۳۶۲.
- [۱۲] دیور، ت.ج.، تاریخ فلسفه در اسلام، ترجمه عباس شوقی، انتشارات عطایی، چ ۳.
- [۱۳] ژیلسون، اتین، روح فلسفه قرون وسطی، ترجمه علیمراد داوودی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، چ ۱، ۱۳۷۸.
- [۱۴] عقل و وحی در قرون وسطی، ترجمه شهرام پازوکی، انتشارات گروس، چ ۲.
- [۱۵] شهرزوری، شرح حکمة الاشراق، تصحیح و تحقیق حسین ضیائی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی،